

ترجیح بند صبر یا سرو قامت دوست

دکتر مهشید مشیری

هر بهار، وقتی اول اردیبهشت ماه جلالی نزدیک می‌شود، زمان سنج زیست‌شناسی درون من، هشدار می‌دهد که برخیز و ببین! مخافت زمستان جای خود را به طراوت پرمهر بهاران داده است. دیگر موسم گشودن در سرای بستان است و من بی‌تاب و بی‌قرار، سرخوش از باده‌ای که نمی‌دانم از کجاست، برمی‌خیزم و بر فراز باغ به پرواز درمی‌آیم. بانگ مرغ از هر سو برخاسته، بادام شکوفه بر سر آورده، عطر بهار نارنج همه جا پیچیده و بوی گلزار گلاب عطار را منسوخ گردانیده است. درختان قبای سبز ورق به تن کرده‌اند. سرو را می‌بینم و سعدی را به یاد می‌آورم که بارها در باغ تأمل کرده و قامت یار را خصوصاً در غزل‌ها به سرو تشبیه کرده است. قامت یار در نظر سعدی خصوصیتی ممتاز است و اصولاً یار سعدی نمی‌تواند بلند قامت نباشد. قامت یار، نه قامت، که به حقیقت قیامت است زیرا که چون برمی‌خیزد، رستخیز سعدی اندر قیام اوست. زیر لب زمزمه می‌کنم:

«ای سرو بلند قامت دوست»

سراپا شور و شوق می‌شوم. با خود می‌گویم سعدی همین هوا را استنشاق کرده است و در همین فضا بوده که شیفتگی، شیدایی و شادی عارفانه و ذوق و شوق شاعرانه و درونی‌اش در هماهنگی با طبیعت بیرون به اوج رسیده است.

به کتابخانه می‌روم و کلیات سعدی تصحیح فروغی را از قفسه برمی‌دارم. ورق می‌زنم: گلستان، بوستان، غزلیات،... و در صفحه ۶۵۶ کتاب، این هم ترجیع‌بند «سرو قامت دوست». ترجیع‌بند در وزن مفعول مفاعیلن فعولن «بحر هزج مسدس اُخرَب مقبوض محذوف» سروده شده است و سعدی در غزل‌ها شمار ۱۴ غزل با این وزن دارد که در میان ۵۸ وزن به کار رفته در غزل‌های او مقام بیست و سوم را دارد. ترجیع‌بند «سرو قامت دوست» ۲۲ بند (یا خانه) دارد که شمار بیت‌های هر بند از ۹ تا ۱۲ متغیر است (بندهای ۱ و ۱۹، دوازده بیت، بندهای ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ و ۲۲ یازده بیت، بندهای ۶، ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۸ ده بیت، و بندهای ۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰ و ۲۱ نه بیت دارد). بیت مفرد یا بندگردان این است:

بن‌شینم و صبر پیش گیرم دنبالۀ کار خویش گیرم

سعدی در ترجیع‌بند همچون نظامی کلام خود را با «ای» آغاز کرده است، در مقام بنده‌ای در مقابل رب:

«ای سرو بلند قامت دوست»

نظامی نیز در خطبه آغازین لیلی و مجنون خطاب به رب‌العالمین در همین وزن می‌گوید:

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

و کلام این هر دو، به دعایی می‌ماند که از اعماق قلب بنده‌ای مؤمن خطاب به شخص الهی بر زبان جاری می‌شود.

سعدی در ترجیع‌بند به پیروی از مشرب عرفانی خود که در آن، خلوت باید در طبیعت باشد، سر به جیب تفکر فرو می‌برد، آن‌گاه با مخاطب قرار دادن سرو قامت دوست آغاز می‌کند. سعدی بصیر با معرفت قلبی و باطنی خود به تأمل در سرو به عنوان یکی از آیات

کتاب طبیعت می‌پردازد. او این بار مشخصاً مشبّه‌به، یعنی سرو را مخاطب قرار می‌دهد که استوار و بردبار، سزاواری پرستش یار است و فنا را به آن راهی نیست. و چنین برمی‌آید که در این‌جا دیگر متقاعد شده است که قامت بلند یار همانا سرو است. با این حال وقتی که می‌گوید «وه وه که شمایلت چه نیکوست» اذعان می‌کند که باز هم در نظرش مشبه از مشبه‌به برتر است و آرزو می‌کند که در پای لطافت یار بمیرد، هر سرو بلند که بر لب جوست.

گویی باز هم شبی از آن شب‌هاست که سعدی تأمل ایام گذشته می‌کند و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خورد:

یک چند به خیره عمر بگذشت	من بعد بر آن سرم که چندی
بنشینم و صبر پیش گیرم	دنباله کار خویش گیرم

و سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می‌ساید و بیت‌هایی مناسب حال خود می‌گوید:

طاقت برسید و هم بگفتم	عشقت که ز خلق می‌نهفتم
بر هر مژه قطره‌ای چو الماس	دارم که به گریه سنگ سافتم
طاقم ز فراق و صبر و آرام	ز آن روز که با غم تو جفتم
آهنگ دراز شب ز من پرس	کز فرقت تو دمی نخفتم
گر کشته شوم عجب مدارید	من خود ز حیات در شگفتم
تقدیر در این میانم انداخت	چندان که کناره می‌گرفتم
دی بر سرکوی دوست لختی	خاک قدمش به دیده رفتم
نه خوارترم ز خاک، بگذار	تا در قدم عزیزش افتم
زان گه که برفتی از کنارم	صبر از دل ریش گفت رفتم
می‌رفت و به کبر و ناز می‌گفت:	بی ما چه کنی؟ به لابه گفتم:
بنشینم و صبر پیش گیرم	دنباله کار خویش گیرم

دایره‌ای را در نظر می‌گیرم. این دایره، «ترجیع‌بند سرو قامت دوست» است که بندگردان در مرکز آن قرار دارد.

مرکز دایره در عین حال نقطه عطف بندهای ترجیع‌بند نیز هست. بندهای ترجیع‌بند مانند شعاع‌های دایره و همگی به طور همزمان به سوی مرکز یعنی به سوی بندگردان گرایش دارند، مرکزگرا (Centripete) هستند. به این ترتیب همه بندها به «صبر» ختم می‌شوند و رابطه یکایک بندها با یکدیگر و نیز رابطه یکایک بندها با بندگردان رابطه‌ای است دو سویه.

گویی براساس شبکه‌ای نامریی، رابطه‌ای همه جانبه بین یکایک بندها و بندگردان و نیز بین یکایک بندها با یکدیگر وجود دارد.

ترجیع‌بند نظامی منسجمی است که هر یک از اجزای بلاواسط آن، یعنی بندها، به نوبه خود نظام فرعی‌تری را تشکیل می‌دهند که خود دارای ویژگی‌هایی است که از خصوصیات سیستم بزرگ‌تر یعنی کل ترجیع‌بند پیروی می‌کند. اگر به صورت سیستمی به کار سعدی بنگریم، این انسجام را در کل آثارش مشاهده می‌کنیم و این مجموعه منسجم یعنی ترجیع‌بند جزئی است لاینفک از کلیات سعدی و نمی‌تواند به صورت منتزع از کلیات سعدی بررسی شود. بنابراین موضوعات محوری ترجیع‌بند را نیز نمی‌توانیم جدا از موضوعات مورد علاقه سعدی در غزل‌ها بررسی کنیم. موضوعاتی چون آبرو، آدم، آینه، اسیر، اشتیاق، اشک، امید، باور، بخت، بی‌خبری، پیر و جوان، تسلیم، تشبیه، تمنا، تیر، جان، جمال و جلال، حجاب، حسادت، حلال و حرام، حیرت، خرد، خواب، دعا، دوست، رقیب، زهد، سوز عشق، شراب، طیب، عاشق صادق، عیبجویی، غم، فراق، فردوس، فغان، قضا، قلم صنع، گناه، گوی و چوگان، نظربازی، وحدت، وداع، وصف یار، وصل، وفا، صبر و...

صبر از موضوعات محوری کلام سعدی است. صبر همراه با هم‌معناها، متضادها، هیپونیم‌ها، هیپرونی‌م‌ها،... که از نظر قیاسی (خواه صوری، خواه معنایی) با صبر مربوطند، جملگی در یک مقوله قیاسی قرار می‌گیرند.

در غزل‌ها صبر ۷۳ بار، صبر کردن ۲۷ بار، صبور ۱۲ بار، صبوری ۲۱ بار، تحمل ۱۷ بار، تحمل کردن ۲۲ بار، طاقت ۳۹ بار، شکیب ۱۳ بار، شکیبایی ۱۶ بار، شکیبیدن ۴ بار، و

مقوله صبر جمعاً ۲۴۷ بار در غزل‌ها به کار رفته است و همین موضوعات در ترجیع‌بند نیز به کار رفته است. سعدی در غزل‌ها در باب صبر می‌گوید:

بر جور و بی‌مرادی و درویشی هلاک آن را که صبری است، محبت نه کار اوست
و نیز:

سعدی اگر طالبی، راه رو و رنج بر کعبه دیدار دوست، صبر بیابان اوست
چند نصیحت کنند، بی‌خبرانم به صبر؟ درد مرا ای حکیم، صبر نه درمان اوست

سعدی خوب می‌داند که صبر ما را وامی‌دارد که دریابیم قدرت ما یگانه وسیله حل مشکل نیست. در گلستان در حکایت مشت‌زن، «کم جوشیدن» را مُرادف «صبر» به کار می‌برد: «دولت به کوشیدن است، چاره کم جوشیدن است». سعدی در واقع صبر را، نه یک روش منفعلانه، بلکه نوعی کوشش فعالانه و چاره‌جویانه می‌داند و آن را به عنوان یک تصمیم معرفی می‌کند و در ترجیع‌بند نیز می‌گوید:

قسمی که مرا نیافریدند گر جهد کنم، می‌سرم نیست
فکرم به همه جهان بگردید وز گوشه صبر بهترم نیست
با بخت جدل نمی‌توان کرد اکنون که طریق دیگرم نیست
بنشینم و صبر پیش گیرم دنبال کار خویش گیرم

سعدی صبر را سیرت اهل صفا می‌داند و می‌گوید چاره هر دردی ثبات است و مدارا و تحمل. می‌داند که گنج صبر اختیار لقمان است. در ذکر وفات امیرفخرالدین ابی‌بکر می‌گوید:

خدای عزوجل قبض کرد بنده خویش تو نیز صبر کن ای بنده خدای پرست
در گلستان می‌گوید: «طریق درویشان ذکر است و شکر خدمت و طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل» و در ترجیع‌بند خصوصاً در ابیات زیر صراحتاً به فضیلت صبر می‌پردازد که همان تحمل است:

تا جهد کنم به جان بکوشم وانگه به ضرورت از بن گوش

کس بار مشاهدت نچیند
فکرم به همه جهان بگردید
گفتی که صبور باش، هیهات
هم چاره تحمل است و تسلیم
خوبیت مسلم است و ما را
درمان اسیر عشق صبر است
گویند بکوش تا بیابی
دور از تو شکیب چند باشد؟
تلخ است دهان عیشم از صبر
طاقم ز فراق و صبر و آرام
نه قدرت با تو بودم هست
اوخ که چو روزگار برگشت
صبر ار نکنم چه چاره سازم؟
گر لاف زنی که من صبورم

تا تخم مجاهدت نکارد
وز گوشه صبر بهترم نیست
دل موضع صبر بود و بردی
ور نه به کدام جهد و مردی
صبر از تو نمی شود مسلم
تا خود به کجا رسد سرانجام
می کوشم و بخت یاورم نیست
ممکن نشود بر آتش آرام
ای تنگ شکر بیار قندی
ز آن روز که با غم تو جفتم
نه طاقت آن که در فراق
از من دل و صبر و یار برگشت
آرام دل از یکی برون نیست
بعد از تو حکایت است و مشنو

و اگر شعاع‌های دایره فرضی را به صورت یک منحنی بر روی محور مختصات رسم کنیم، از نظر هندسی سیری نزولی، صعودی و یا یکنواخت را طی می‌کند و در مرکز دایره به نقطه سکون می‌رسد. این مسیر پرفوت و خیز و پرفدست‌انداز که در سلوک به عنوان قبض و بسط یا مخافت و محبت از آن یاد می‌شود، بیانگر احوالات شیخ است که در ترجیع‌بند به صبر می‌رسد. چنین می‌نماید که شیخ در این ترجیع‌بند به تشریح احوالات خود در سلوک با هدف صبر می‌پردازد و تمرین صبر می‌کند. حالات قبض و بسط را در جای جای ترجیع‌بند می‌بینیم.

صبر و آرام از کف او رفته و یار، هیهات، دل را که موضع صبر بوده است، ربوده و با خود برده است. این‌ها قبض است. مانند زمانی که سعدی در سوک سعدبن‌بوکر نشسته است و مرثیه معروف او را که ترجیع‌بند است، با بند گردان:

نمی‌دانم حدیث نام چون است همی بینم که عنوانش به خون است

گواه آن است که دهان عیش سعدی از صبر تلخ است. سعدی که همواره حکیمانه می‌گوید: «کار مردان تحمل است و سکون» و می‌گوید: «هر که را صبر نیست، حکمت نیست»، فراق سعد بن زنگی، بیخ صبرش را برمی‌کند و سکون و قرار و آرام را از کف او می‌رباید:

سکون در آتش سوزنده گفتم نشاید کرد و درمان هم سکون است
شکیبایی مجوی از جان مهجور که بار از طاقت مسکین فزون است

در ترجیع‌بند صبر نیز، دیگران پندش می‌دهند که: همان «بکوش تا بیابی» می‌گوید: «می‌کوشم و بخت یاورم نیست» و درمان اسیر عشق، صبر است. عاشق چاره‌ای جز صبر ندارد. «صبر ار نکند چه چاره سازد؟» می‌گوید:

تا جهد کنم به جان بکوشم و آن‌گه به ضرورت از بن گوش
بنشینم و صبر پیش گیرم دنبالۀ کار خویش گیرم

در پاسخ ملامت‌گرانی که به او می‌گوید: «اندر پی او مرو که بدخوست» می‌گوید:

ای سخت‌دلان سست پیمان این شرط وفا بود که بی‌دوست
بنشینم و صبر پیش گیرم دنبالۀ کار خویش گیرم

دایره، کامل‌ترین شکل هندسی و اصولاً نماد آسمان است. به آسمان می‌نگرم و ستاره‌ها را نگاه می‌کنم. شب از نیمه گذشته است و همه آرام گرفته‌اند. باز هم «آن‌چه در خواب نشد چشم من و پروین است». خوشهٔ پروین مثل منجوق‌هایی است بر پردهٔ مخملی شب. ترجیع‌بند مثل خوشهٔ پروین است که ستاره‌هایش خواهران هفتگانهٔ اطلسند بر شاخ گاو و بندهای ترجیع‌بند مثل ستاره‌های این خوشه‌اند.

کلیات سعدی شبیه یک منظومهٔ کهکشانی، مثلاً منظومهٔ شمس‌ی است و ترجیع‌بند صبر مثل یکی از ستاره‌های این منظومه است که بندها اقمار آنند.

صبر جمیل سعدی، خشیت احترام‌آمیز و عشق توأم با توکل است و سرو نماد سرسبزی و چونان روح نماد بی‌مرگی و نامیرایی است و «قامت» توجه و میل صنوبر دل به سوی دلدار است.

زمزمه می‌کنم: «ای سرو بلند قامتِ دوست!»